

جُستاری در آسیب شناسی چالش های آغاز امامت امام کاظم (علیه السلام)

[سید محمد کاظم طباطبایی* / علی رضا بهرامی**]

■ چکیده

آغاز امامت امام کاظم (علیه السلام) همزمان با فراگیری چالش جانشینی در اذهان شیعیان امام صادق (علیه السلام) بود. مطالعه روایات معصومین نشان می دهد طراحی ویژه اهل بیت (علیهم السلام) به گونه ای صورت گرفته که در زمان بروز چالش، اصول شناخت امام در اختیار مردم باشد. نص، علم و ودائع امامت از جمله ابزارهای رفع حیرت است. باور عمومی جامعه بر خود معرفی امام، استوار است، در حالی که تعالیم اهل بیت به همراه خواص اصحاب، تأثیر گذاران اصلی صحنه به شمار می روند. این مقاله جُستاری در آسیب شناسی این چالش است.

کلید واژه ها: جانشینی امام، فطحیه، اصحاب امام صادق (علیه السلام)، امام کاظم (علیه السلام)

*. استاد یار دانشگاه قرآن و حدیث و رئیس پژوهشکده علوم و معارف حدیث.

**. دانش آموخته حوزه و کارشناس ارشد علوم حدیث، گرایش کلام و عقاید. Alirezab60@gmail.com

اشاره

امامت در اندیشه شیعی، عهدی الهی است که خداوند به مانند نبوت بر آن احتجاج نموده^۱ و از تمام دین شمرده شده^۲ و اراده خداوند بر اتمام امر آن تعلق گرفته است^۳. این بر خلاف اندیشه اهل سنت است که این نهاد را قضیه‌ای صرفاً منوط به مصحلت جامعه و اختیار امت و برآمده از ضرورت اجتماع بشری می‌دانند^۴. شیعه، اتمام تحقق وعده‌های الهی در حق مردمان را وابسته به معرفت حجت می‌داند^۵ و امام عنصری است که در سایه سار او این نهاد ادامه می‌یابد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) امام را این گونه معرفی می‌کند: «امامان از طرف خدا تدبیر کنندگان امور مردم و کارگزاران آگاه بندگانند»^۶.

این سخن به معنای نیابت الهی در اداره جامعه است که قوانین خداوند را در جامعه پیاده می‌کند. پس از تمسک به قرآن کریم - بر پایه اصل استناد به امام معصوم و حجت دانستن قول ایشان - روایات، همیشه به عنوان یکی از منابع اصلی شناخت امام شناخته می‌شود. از مهم‌ترین مباحث این حوزه، بازشناسی جانشینی است که از دو بعد نگاه دینی و نگاه دینداران قابل بررسی است. از این میان، نگاه دوم علاوه بر مسأله شناخت به ترسیم فضای فکری حاکم بر جامعه مورد مطالعه را نیز نمایان می‌سازد. از همین رهگذر امکان آسیب شناسی این نگاه در مقایسه با رویکرد اول فراهم می‌شود. به نظر می‌رسد این فرآیند، نگاهی عمیق و جایگاهی بلند در بحث امام‌شناسی در پی خواهد داشت.

نکته ضروری دیگر آن که از مجموعه روایات بایستی منظومه‌ای در فهم و شناخت امام ترسیم کرد، و سپس به نتیجه‌گیری پرداخت. این کار در عصر حاضر کار دشواری به نظر نمی‌رسد؛ اما بررسی جامعه دوره مورد مطالعه و میزان دسترسی ایشان به این نصوص علاوه بر نگاه یاد شده، دقت خاصی را می‌طلبد.

۱. اشاره به حدیث شریف نبوی «یا علی! إن الله احتج فی الإمامة بمثل ما احتج فی النبوة». کلینی، کافی، ۲/۲۸۴.

ح ۷ و ۵۸۸، ح ۳.

۲. همان، ۱/۴۸۹.

۳. همان، ۱/۴۸۲، ح ۶ و ۲/۴۱۳، ح ۹۱.

۴. ن.ک: عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ۲۰۳ و ابونعیم اصفهانی، الإمامة و الرد علی الرافضة، ۲۴.

۵. سید رضی، نهج البلاغه، ۲۶۴، خطبه ۱۸۹.

۶. همان، ۱۹۸، خطبه ۱۵۲.

در این مقاله با رویکرد فوق به بازخوانی معیارهای جانشینی امام و همچنین راه‌های اثبات و ابراز جانشین در دوره آغاز امامت امام کاظم (علیه‌السلام) خواهیم پرداخت، و از پرتو ترسیم این دو مسأله، جریان فطحیه و مباحث مرتبط با آن در این دوره را واکاوی خواهیم کرد.

از آنجایی که تکیه اصلی مقاله بر روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) به خصوص صادقین (علیهم‌السلام) خواهد بود، به اقتضای منطق فهم احادیث از دو نکته مهم نمی‌توان چشم پوشاند:

نکته اول: فهم مخاطبان و روحیه پرسشگری ایشان و فضای حاکم بر جامعه، از عناصر مؤثر در القای معارف به شمار می‌رود. مطالعه روایات و گزارش‌های تاریخی گویای ترسیم مؤلفه‌های اصلی شناخت امام، نیز بیانگر باورهای عمومی از شناخت امام است. از ویژگی‌های این دوره، تبیین بحث مهدویت و معرفی اهل بیت (علیهم‌السلام) به عنوان الگوی هدایت در جامعه در این دوره است. چالش‌های پدید آمده و زمینه‌های آن تأثیر غیر قابل انکاری در استدلالی شدن عقاید شیعه داشته و پویایی آن را نشان می‌دهد. از رهگذر این نکته می‌توان ادعا کرد، نگاه بدبینانه به جریان‌های چالشی منتسب به شیعه، عکس‌العملی جز تلاش در جهت طرد ایشان از جامعه شیعی به دنبال نخواهد داشت. در حالی که پیدایش این چالش‌ها و طرح آن در جامعه شیعه، به ترسیم دقیق‌تر و عمیق‌تر اندیشه‌های شیعی منجر شد.

نکته دوم: تحلیل تعامل اصحاب ائمه (علیهم‌السلام) با جریان‌های چالشی در طول دوره امامت، نشان می‌دهد دو گونه برخورد با این جریان‌ها وجود داشته است: حذف گروه‌های انحرافی مانند خط الوهیتی - انحرافی غلو؛ و هضم جریان‌هایی که افساد در پی نداشتند مانند خط معرفتی - فضیلتی غلو، فطحیه و حتی بدنه عمومی واقفیه - به خلاف سران ایشان.

حضور و پذیرش گروه دوم در جامعه شیعی از طرفی باعث گرایش و در نهایت اعتقاد به مسیر اصلی امامت شیعی شد، و از طرف دیگر فرصت تئوری‌سازی و نظام‌مندی را از ایشان گرفت. این دو نکته گویای تعالیم هدایت‌بخش امامان شیعه در تشکیل جامعه شیعی منسجم و استدلالی است، و نگارنده با ملاحظه این دو نکته به تحلیل روایات پرداخته است.

دیگر آنکه فضای چالشی متأثر از شبهه، فضایی گذرا و نیازمند فرصت بازبایی است. در نگاه مجموعی به این اتفاقات تأثیر مثبت آن در پیش‌برد اندیشه شیعی نمایان است.^۱

۱. برای آگاهی از تفصیل بیشتر تأثیر مثبت شبهات و چالش‌ها بنگرید: مطهری، مجموعه آثار: ۱/ ۴۷۳.

۱- معیارهای جانشین امام

مجموعه روایاتی که از صادقین (علیهم السلام) در این باره وارد شده است را می توان در کتاب های مختلف از جمله *بصائر الدرجات*، *الکافی*، و *غیبت نعمانی* ملاحظه کرد. صفار قمی این روایات را در جزء دهم *بصائر الدرجات* با عناوینی همچون «فی الأئمة أنهم يعلمون العهد من رسول الله ﷺ فی الوصیة إلى الذین من بعده»، «فی الأئمة أنهم يعلمون إلى من یوصون قبل موتهم مما یعلمهم الله»، «فی الإمام أنه یعرف من یكون بعده قبل موته»، «فی الإمام أنه یعرف من یكون بعده قبل موته» و «فی الإمام الذی یؤدی إلى الإمام الذی یكون من بعده» آورده است. کلینی این روایات را در ابواب ۵۹ تا ۶۳ کتاب *الحجة اصول کافی* نقل کرده است. نعمانی آنها را با عنوان «ما جاء فی الإمامة و الوصیة و أنهما من الله عز وجل و باختیاره، و أمانة یؤدیها الإمام إلى الإمام بعده» در *الغیبه* نقل کرده است.

ما در این بخش با محوریت دو کتاب *کافی* و *بصائر*^۱ به مجموعه ای از روایات این ابواب که شاخصه های اصلی جانشینی را بیان می کنند، اشاره می کنیم، تا با ترسیم منظومه ای از اعتقادات در باب امامت بتوانیم شاخصه های اصلی را که محور قرار می گیرند، از شاخصه های دیگر که به عنوان مؤلفه های معین شناخته می شوند،^۲ تمییز دهیم.

۱-۱- نص

آشکارترین معیار شناخت امام نزد جامعه شیعی وصیت است، چه آنکه امام دارای شرایطی است که شناخت معیارهای جانشینی او به جز با راهنمایی معصوم پیشین غیر ممکن است. منابع کلامی این معیار را در قالب نص معرفی کرده اند.^۳ به عنوان نمونه روایت ذیل گویای این امر است:

عبدالله بن ابی یعفور از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «امام نمی میرد تا اینکه (به امر الهی) می داند چه کسی بعد از اوست، پس به او وصیت می کند».^۴

۱. کلینی به دنبال ترسیم منظومه اعتقادی و صفار در صدد روش شناسی معرفت امام است.

۲. مقصود از معیارهای اصلی، مؤلفه هایی است که وجود آن قطع به جانشینی را در پی دارد، به خلاف معیارهای معین که در کنار معیارهای اصلی نقش افزاینده دارند.

۳. طوسی، *الإقتصاد*، ۳۷۵.

۴. کلینی، پیشین، ۶۹۱/۱، ح ۵.

این وصیت تنها به عنوان مبرز عهد و پیمان الهی است و به هیچ وجه از قبیل وصیت پادشاهان و ملوک به شمار نمی‌رود. در حقیقت امام معصوم در طول عمر شریف خود اجازه می‌یابد این عهد را برای مخاطبانی ابراز کند.

عمر و بن اشعث می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: «آیا گمان می‌کنید که وصیت کننده ما به هر که خواست وصیت می‌کند؟! به خدا سوگند نه، بلکه عهدي از خدا و رسولش به یکایک امامان است تا اینکه امر امامت به صاحبش برسد».^۱

در این روایات بحث از وصیت است که امری الهی است و به دست امام نیست و حتی زمان ابراز آن نیز به امر خداست.

این ملاک مهم‌ترین عنصر شناخت جانشین شناخته می‌شود و همه جریان‌های چالشی شیعی و حتی عباسی در جهت اثبات این معیار در حق خویش تلاش می‌کردند.^۲

۲-۱- علم

یکی از مهم‌ترین معیارهای جانشین امام، بهره‌مندی وی از علم امامان پیشین است. این علم که از سنت‌های پیامبران به شمار می‌رود، به میراث منتقل می‌شود و حتی قابل ازدیاد نیز هست.^۳ زمان انتقال این علم از امام پیشین به امام جانشین نیز معین، و ساعتی پیش از شهادت امام پیشین معرفی شده است.^۴ در اهمیت علم ائمه همین بس که افزون بر یازده باب از کتاب کافی به بیان این جایگاه عظیم ائمه پرداخته است، و صفار در کتاب بصائر معرفت شناسی اهل بیت (ع) را بر بنیان بحث از علم آغاز نموده است.

علم به عنوان معیار مهمی در شناخت جانشین، ودیعه الهی است که به جانشین امام منتقل می‌شود.

برید بن معاویه می‌گوید: از امام باقر (ع) درباره آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى

۱. همان، ۶۹۳، ح ۲.

۲. ن.ک: طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ۷/ ۵۶۶ - ۵۷۱.

۳. ن.ک: صفار، بصائر الدرجات، ۳۹۲ تا ۳۹۶.

۴. کلینی، پیشین، ۲/ ۲۷۳ - ۲۷۹.

أَهْلَهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ^۱» پرسیدم. فرمود: «مقصود ما هستیم، یعنی امام پیشین به امام بعدی کتاب‌ها و علم و سلاح را تحویل دهد».^۲

محل بحث در این روایت سخن از کتب، علم و سلاح به عنوان امانت‌های الهی است که بایستی به دست صاحب حقیقی آن سپرده شود.^۳

توجه به یک نکته ضروری به نظر می‌رسد:

گرچه هیچ یک از جریان‌های معارض و چالش‌آفرین در جامعه، توان مقابله با علم امامان معصوم را نداشتند اما سخن از علم و مراتب آن با توجه به دو خطر جریان‌های فکری - فرهنگی از سویی، و فشارهای گوناگون به سبب جریان غلو از سوی دیگر کار آسانی به نظر نمی‌رسد. به گزارشی از بیان علوم امام که در کافی و بصائر آمده توجه کنید:

سیف تمار می‌گوید: با امام صادق (علیه السلام) در حجر [اسماعیل] با جماعتی از شیعیان نشستیم. امام فرمود: «جاسوسی در اطراف ما هست؟» به اطراف نگاه کردیم و کسی را ندیدیم، گفتیم: جاسوسی نیست. پس فرمود: «به خدای کعبه و خدای این ساختمان - سه بار قسم را تکرار کرد - اگر همراه موسی و خضر (علیهم السلام) بودم آنان را آگاه می‌کردم که عالم‌تر از آن دو هستیم، و از آنچه به آن دست نیافته بودند آگاه‌شان می‌کردم چرا که به ایشان (علم ما کان: علم گذشته) داده شده بود، و (علم ما یکون و ما هو کائن: علم آینده) تا قیامت به ایشان داده نشده بود در حالی که ما از رسول خدا به ارث برده‌ایم».^۴

۳-۱- ودائع امامت

ودائع امامت از جمله مباحث مهم شناخت امام نزد خواص و عوام به شمار می‌رود. این ودائع که هم مجموعه علوم انتقالی و هم مجموعه ولایی ائمه (علیهم السلام) را در بر می‌گیرد، از انظار عمومی

۱. نساء / ۵۸.

۲. کلینی، پیشین، ۱/ ۶۸۸، ح ۱.

۳. در روایت دیگر باب عبارت «هر آنچه نزد اوست» آمده که مجموعه علوم و ودائع را می‌تواند شامل شود.

کلینی، پیشین، ۶۹۰، ح ۴.

۴. کلینی، پیشین، ۱/ ۶۴۸، ح ۱. صفار، پیشین، ۱۴۹ و ۲۵۰.

مخفی بوده و عده‌ای خاص امکان مشاهده آن را پیدا کرده‌اند. گرچه بحث از این ودائع و تعداد آن و محتویاتش گسترده و خارج از حوصله این نوشتار است، اما به گزارش‌هایی از معرفی آن به عنوان معیار جانشین امام اکتفا می‌کنیم:

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی می‌گوید: به ابوالحسن رضا علیه‌السلام گفتیم: هنگامی که امام می‌میرد به چه چیز امام بعدش شناخته می‌شود؟ فرمود: «امام علامت‌هایی دارد از جمله آن، فرزند بزرگ‌تر بودن و دارای فضل و وصیت است، و بر سایر مدعیان پیشی می‌گیرد. پس پرسیده می‌شود فلانی به که وصیت کرد؟ گفته می‌شود: به فلانی. سلاح در میان ما اهل بیت به منزله تابوت میان بنی اسرائیل است، امامت همراه سلاح است هر کجا سلاح باشد امامت نیز هست»^۱.

در این روایت به فضل و وصیت و فراگیری عمومی اشاره می‌شود، اما در نهایت به یک شاخصه اصلی اشاره و بر آن تأکید ویژه می‌شود. همراهی همیشگی سلاح به عنوان یکی از ودائع و امامت نکته‌ای است که هرگونه شائبه در خلط و تطبیق چند جانبه سایر شرایط را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

از نکات بسیار مهم دیگر، سخن از سلاح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که گستردگی وجود آن در روایات نشان از اهمیت فوق العاده این ودیعه امامت در بین سایر ودائع دارد. تأکید بر سلاح علاوه بر آنکه همان شمشیر حضرت است، نشان از حق حاکمیت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام بر جامعه و در اختیار داشتن جهاد است. جمله «و إن قائمنا من لبس درع رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم»^۲ نشانه همین نکته است.

این گمانه نزد نگارنده بسیار قوی است که تعبیر به «سلاح» کنایه از حیطة و گستره ولایت سیاسی و اجتماعی اهل بیت علیهم‌السلام است. تفسیر سلاح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آنچه در چپ و راست آن نوشته شده است شرایطی خاص برای مدعی جانشینی ایشان دارد و تأکید بنی الحسن بر بودن سلاح نزد ایشان و رد قوی داعیه ایشان توسط امام صادق علیه‌السلام از جایگاه رفیع آن و

۱. کلینی، پیشین، ۷۰۸/۱.

۲. صفار، پیشین، ۱۷۵، ح ۴.

تلقی سلاح به عنوان ابزار اعمال ولایت در جامعه حکایت دارد.^۱ در «باب الأمور التي توجب حجة الإمام (علیه السلام)» تصریح و تأکید بیشتری بر این امانت ها شده است. تمیز بین شاخصه های اصلی و فرعی در این روایات مشهود است و امامت دائر مدار سلاح شمرده شده است:

عبدالاعلی می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: چه دلیلی علیه کسی که به ناحق ادعای امامت دارد، هست؟ فرمود: «درباره حلال و حرام از او سؤال می شود». سپس به من رو کرد و فرمود: «سه حجت است که در غیر صاحب مسند امامت جمع نمی شود: شایسته ترین فرد پس از امام پیشین است، سلاح [پیامبر] نزد اوست، و وصیت آشکار در حق اوست به گونه ای که اگر وارد مدینه شوی و از همه، حتی بچه ها، پرسی فلانی به چه کسی وصیت کرد؟ می گویند: به فلان بن فلان».^۲

نکته ظریف روایت این است که سؤال از مسائل فقهی به عنوان شناخت امام برای همه اقشار معرفی نشده، بلکه برای شناخت و بر ملا شدن ناحق بودن مدعیان آن هم توسط خواص اصحاب است. می توان گفت دو کارکرد مهم سؤال، اقناع منکر و ابطال قول مدعی است. در روایت امام رضا (علیه السلام) به این نکته آشکارا اشاره شده است.

احمد بن عمر می گوید: از امام رضا (علیه السلام) درباره آنچه به شناخت امام رهنمون می شود پرسیدم. فرمود: «رهنمونی بر او به بزرگی و فضل و وصیت است، [به گونه ای که] هرگاه قافله ای وارد شهر شود و بپرسند: فلانی به چه کسی وصیت کرد؟ گفته شود: فلان بن فلان. بر گرد سلاح بگردید نزد هر که سلاح بود همو امام است، ولی سؤال های فقهی حجت نیستند».^۳ تصریح ملاصالح مازندرانی و علامه مجلسی بر این است که معیار نبودن سؤالات فقهی مربوط به عوام مردم است که قوه تحلیل گونه سؤال و بازشناسی پاسخ را ندارند.^۴

۱. همان، ۱۸۴، ح ۳۷.

۲. همان: ۷۰۹، ح ۲.

۳. همان، ۷۱۱، ح ۵.

۴. مجلسی، بحار الأنوار، ۱۶۷/۲۵؛ مازندرانی، شرح اصول کافی، ۱۰۶/۶.

در هر حال، تأکید بر ملاک بودن سلاح و امر به دائر مدار بودن تشخیص امام بر این مسأله، به جهت ملاک تصمیم‌گیری در فضای شبهه و در دست داشتن معیاری همگانی و عامه فهم است که همه مؤلفه‌های دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

۴-۱- سن

همانگونه که در روایات گذشته ملاحظه می‌شود، فرزند بزرگ بودن نیز از جمله معیارهای جانشین به حساب می‌آید.

ملاک سن اگرچه معیاری برای شناخت امام است اما به خلاف معیارهای گذشته مقید شده است: «هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) روایت میکند: «امامت در (فرزند) بزرگ تر است مادامی که در او عیبی نباشد»^۱.

مفهوم «عاهة» و دایره آن نیازمند بررسی دقیق است، اما در هر حال فرزند بزرگ از جمله معیارهای شناخت جانشین به شمار می‌رود.

نکته قابل اشاره آنکه معیارها مضمحل نمی‌شوند و اگر در دوره‌های معیاری تقویت و تمسک شود، به معنای از بین رفتن سایر معیارها نیست. بر همین اساس تأکید بر سن در روایت امام رضا (علیه السلام) نیز دیده می‌شود.

سن در زمره معیارهای معین شمرده می‌شود و به منزله علامتی برای شناخت و پیگیری سایر ملاک‌ها مؤثر است.

۲- آسیب‌شناسی شناخت معیارهای جانشین

در جامعه شیعی، شکی در معیارهای جانشین نبوده؛ چرا که این روایات به اندازه کافی شیوع و تکثیر داشته‌اند؛ آنچه که در این باره موجب چالش بوده، و توده‌های جامعه شیعی و گاه خواص را با مشکل روبرو ساخته، تطبیق معیارها بر اشخاص و تأخیر ملاک‌های اصلی و تقدیم معیارهای معین و فرعی بوده است. همین مشکل مصداق‌شناسی معیارها و تقدیم معیارهای اصلی، شناخت امام را در دوره کوتاهی بر برخی از شیعیان دشوار ساخته است. پس از تذکر این نکته کوتاه، به آسیب‌شناسی جریان فطحیه می‌پردازیم، و به نقاط حساس

در معیارهای شناخت امام در این دوره اشاره می‌کنیم:

۱-۲- فطحیه

یکی از مهم‌ترین چالش دوره تاریخی مورد بحث در حوزه درون مذهبی، جریان فطحیه است. فارغ از موجی که این جریان در مسیر حرکت شیعه ایجاد کرد، تکامل و پویایی به وجود آمده در اثنای این وقائع دارای اهمیت است. در این بخش ضمن شخصیت‌شناسی جناب عبدالله افطح به بررسی سیر تکامل اندیشه فطحیه در تاریخ تشیع و مهم‌ترین چالش‌های فکری ایشان می‌پردازیم:

۲-۲- عبدالله افطح

وی فرزند دوم امام صادق (ع) از همسرش فاطمه و بعد از جناب اسماعیل، از دیگر فرزندان امام (ع) بزرگ‌تر است.

شیخ مفید او را دچار انحراف عقیدتی می‌داند و از تمایلات او به حشویه و مرجئه خبر می‌دهد.^۱ ایشان ضمن آنکه ارجاء او را به داشتن نظر منفی درباره امام علی (ع) و عثمان و بدگویی در مورد ایشان تفسیر می‌کند، دو روایت از امام صادق (ع) نقل می‌کند:

امام صادق (ع)، هنگامی که عبدالله از نزد ایشان خارج شد، فرمود: «او مرجئی بزرگ است».

همچنین روزی عبدالله در وقت سخن گفتن حضرت برای اصحاب بر ایشان وارد شد. هنگامی که حضرت او را دید ساکت شد و پس از خارج شدن او فرمود: «آیا نمی‌دانید او از مرجئه^۲ است؟»^۳

علی رغم این روایات، بسیاری از بزرگان شیعه، پس از شهادت امام صادق (ع) گرفتار شبهه فطحیه شدند. شیخ طوسی در این زمینه می‌نویسد:

کسانی که قائل به امامت او شدند عموم بزرگان شیعه و فقهایشان به این قول گرویدند، و به جهت آنکه روایتی از ائمه (ع) که گفته بودند امامت

۱. مفید، الإرشاد، ۲/۲۱۰.

۲. چنان که خواهد آمد این ارجاء به معنای تأخیر عمل از عقیده - که اصطلاح سنی آن است - نیامده، بلکه بدگویی در حق علی (ع) و عثمان گفته شده است.

۳. مفید، الفصول المختارة، ۳۱۲؛ تستری، قاموس الرجال، ۶/۲۹۴، رقم ۴۲۴۱.

در فرزند بزرگ امامی است که از دنیا می‌رود، دچار شبهه شدند. سپس با سؤالاتی از فقه او را آزمودند، که پاسخ آن را نداشت. و به خاطر آنکه اموری مرتکب شد، که شایسته نیست از امام سرزند، به جز تعداد اندکی، بقیه از امامتش برگشتند.^۱

شیخ مفید نیز، بزرگ ترین مانع برای رد امامت عبد الله افطح را ناتوانی وی در پاسخگویی به سؤالات فقهی اصحاب می‌داند.^۲

فراگیری شبهه نسبت به مشایخ و فقهاء شیعه نکته قابل توجهی است که از طرفی پیدایش و تطور چالش را نشان می‌دهد و از طرف دیگر دفع روشمند و عالمانه آن را ضروری می‌سازد. غائله عبدالله بسیار کوتاه بود و وی هفتاد روز (یا نود روز^۳) پس از شهادت امام صادق (علیه السلام) از دنیا رفت و کسانی که در این مدت از شبهه امامت او رها نشده بودند، پس از وفاتش به امامت امام کاظم (علیه السلام) قائل شدند و روایت «إن الإمامة لا تكون فی الأخوین بعد الحسن و الحسین (علیه السلام)» را پذیرفتند و همان تعداد اندک نیز به جریان اصلی شیعه بازگشتند.^۴

نکته قابل توجه آنکه حرکت شیعه بر اساس مؤلفه‌های شناخت امام در جریان فطحیان دیده می‌شود، که سوای خطای در تشخیص، نشان از نوعی بازگشت از خطا در روند شناخت امام نزد فطحیان دارد. علت افتادن به این چالش این بود که ایشان امامت در فرزند بزرگ را ملاک قرار می‌دهند و کاندیدای امامت را عبدالله تلقی می‌کنند. در مرحله بعد، سؤال از او شیوه تثبیت نزد برخی می‌شود - گرچه تعصب و عدم پذیرش این شیوه پس از ملاک قرار دادن امامت فرزند بزرگ تر در عمار ساباطی و یارانش دیده می‌شود - اما در نهایت با وفات او، و باقی نگذاشتن هیچ فرزند پسری از خود،^۵ عمده طرفدارانش به روایت «امامت پس از حسن و حسین (علیه السلام) در دو برادر جمع نمی‌شود»، برگشتند و قائل به امامت موسی بن جعفر (علیه السلام) شدند.

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ۵۲۴/۲ و ۵۲۵، شماره ۴۷۲.

۲. همان.

۳. قمی، سفینه البحار، ۲/ ۹۲۸.

۴. طوسی، پیشین.

۵. نوبختی، فرق الشیعه، ۸۹.

جریان فطحیه قاعده مندی و تابعیت اصول و ضوابط شیعه در تشخیص امام را به روشنی در مقابل چشم هر ناظری قرار می دهد.

روزی امام صادق (علیه السلام) با سرزنش، توبیخ و موعظه به او فرمود:

«چه چیز نمی گذارد مانند برادرت باشی، به خدا قسم من نور [امامت] را در او می شناسم». عبدالله گفت: برای چه نور را در او می بینی! مگر نه آنکه پدر و مادر من و او یکی هستند. امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: «او از من است و تو پسر من هستی»^۱

ناپایداری این چالش و رویشی که در تفکر شیعه ایجاد خواهد کرد، در بیانات امام صادق (علیه السلام) دیده می شود.

امام صادق (علیه السلام) به موسی فرمود: «ای پسر من! به زودی برادرت بر زیر انداز من می نشیند و پس از من ادعای امامت می کند. پس حتی یک کلمه با او نزاع نکن، چراکه او اولین کسی است که به من ملحق می شود»^۲.
بررسی یک نکته برای روشن شدن بحث شایسته است. سؤال این است که عبدالله واجد چه شرایطی بود که نظرها را به سوی خود جلب کرد. مجموعه گزارشات نشان می دهد او دارای شرایط زیر بود:

۱- فرزند بزرگ تر بود - البته بعد از اسماعیل که در زمان پدر از دنیا رفته بود؛

۲- غسل و نماز امام را در ظاهر بر عهده داشت؛

۳- انگشتر امام به او رسیده بود؛

۴- امام را به خاک سپرده بود؛

جمع این شرایط در عبارت شهرستانی آمده است:

فطحیه به انتقال امامت از صادق (علیه السلام) به فرزندش عبدالله افضح معتقد شدند. او برادر پدر و مادری اسماعیل است و مادرشان فاطمه دختر حسین بن حسن بن علی (علیه السلام) است، و او بزرگ ترین فرزندان صادق (علیه السلام) بود.

۱. کلینی، پیشین، ۶۹/۲، ح ۱۰.

۲. طوسی، پیشین.

[فطحیان] گمان کردند که ایشان فرمودند: امامت در بزرگ‌ترین فرزندان ائمه است؛ و فرموده: «امام کسی است که در جایگاه من بنشیند»؛ و عبدالله در جایگاه ایشان نشست. و امام را فقط امام غسل می‌دهد و نماز بر او می‌گزارد و انگشترش را بر می‌دارد و به خاک می‌سپارد؛ و عبدالله کسی است که همه این کارها را بر عهده داشته است. و امام صادق (علیه السلام) امانتی به یکی از یارانش سپرد و امر فرمود به هر که آن را طلب کرد تحویل دهد و او را امام قرار دهد، و عبدالله امانت را طلب نمود. با همه اوصاف عبدالله بعد از پدرش تنها هفتاد روز زنده بود و پس از مرگش، فرزند پسری به جای نگذاشت.^۱

بررسی یکایک این موارد نیاز به مباحث تاریخی و عقیدتی دارد که در ادامه، به برخی از آنها خواهیم پرداخت، اما به نظر می‌رسد همین مقدار از شرایط برای ایجاد چالش نزد برخی از شیعیان می‌تواند کافی باشد. این مؤلفه‌ها به نظر شیخ مفید به قدری قوی است که اگر نص صریح بر صرف امامت از او وارد نشده بود، شهرت او و ظهور سایر شرایط موجب قول به امامت او می‌شد. وی می‌گوید:

اگر نبود که عیبی از امامت او جلوگیری کند، برگرداندن نص از او از طرف پدرش روا نبود. و اگر امامت را از او برگردانده بود در او ظهور پیدا می‌کرد. و اگر امام صادق (علیه السلام) نصی درباره او گفته بود در میان یارانش معروف بود. دلیل بطلان عقیده فطحیان، ناتوانی ایشان از ارائه نصی درباره امامت عبدالله است.^۲

آنچه در این میان مورد تأکید فراوان واقع شده است، نبود نصی از امام صادق (علیه السلام) بر امامت عبدالله است. این بحث به صورت تفصیلی خواهد آمد، اما نکته‌ای که در اینجا ضروری است آنکه نص در میان مؤلفه‌های شناخت و تشخیص امام، سایر مؤلفه‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۱. شهرستانی، الملل والنحل، ۱/۱۶۷.

۲. مفید، الفصول المختارة، ۳۱۲.

در هر حال ملاک مسن تر بودن او نزد عموم شیعیان وصیت و علم را تحت الشعاع قرار داد و باعث شد بدون توجه به «عاهه»، گرایش‌هایی به سمت او ایجاد شود. همانگونه که گذشت معیار سن مقید به عدم وجود عیبی در فرزند بزرگ تر است که در این بخش به بررسی آن می‌پردازیم.

۳-۲- مقصود از «عاهه»

در روایت امام رضا (علیه السلام) از جمله شرایط امام «مبرءاً من العاهات، محجوباً عن الأفات»^۱ آمده است.

ابن منظور می‌گوید:

عاهه به معنای آفت است، چه ظاهری گفته می‌شود: عاه الزرع و المال یعوه عاهه و عؤوها، یعنی در آن آفت افتاد؛ و چه باطنی، اعرابی می‌گوید: العاهون؛ یعنی اهل نیرنگ و ناپاکی.

مولی صالح مازندرانی در شرح کافی می‌نویسد:

عاهه و آفت به یک معناست و آن عامل فاسد کننده‌ای است که به چیزی می‌رسد، یعنی باعث خارج شدن آن عضو از طبیعتش می‌شود. ممکن است مقصود از عاهه بیماری‌هایی که باعث دوری گزیدن مردم می‌شود، باشد؛ مانند جذام و مقصود از آفت بیماری‌های روانی و درونی.^۲

وی همچنین دایره این عیوب را به عیوب عقلی گسترش می‌دهد و می‌گوید: «مادامی که در آن آفتی نباشد؛ یعنی آفت بدنی یا عقلی، پس جایگاه امامت از نقص در اعضاء و عقل منزه است».^۳

این در حالی است که برخی مبرا بودن از عاهه را به خلقت سالم از عیب‌های ظاهری می‌دانند.^۴

به عنوان جمع بندی بحث لغوی می‌توان گفت: «عاهه» از طرفی هم عیوب ظاهری و

۱. کلینی، پیشین، ۵۰۷/۱.

۲. مولی صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ۵/ ۲۴۹.

۳. همان، ۶/ ۱۰۶.

۴. «لم یزل الإمام مبرأً من العاهات، أي مستوی الخلقه من غیر تشویه». طریحی، مجمع البحرین، ۲/ ۱۲۹۶.

هم عیوب باطنی جسمی را شامل می‌شود، و از طرف دیگر عیوب غیر جسمی را نیز در بر می‌گیرد. در بررسی چالش‌های بعد از شهادت امام صادق (علیه‌السلام) مسأله معیوب بودن عبدالله افطح مطرح شده است. افطح در مورد او به بزرگی پا و یا به معنای پهن بودن سر، مطرح شده است.

تردیدی نیست این عیب ظاهری مانع تعلق امر امامت به اوست.

شیخ مفید علاوه بر این، «عاهه» در عبدالله را مشکل عقیدتی او نیز تفسیر می‌کند:

«اهل امامت که قائلین به امامت موسی کاظم (علیه‌السلام) هستند بر داشتن عیب

دینی عبدالله هم کلام هستند چرا که او معتقد به اندیشه‌های مرجئی است

که در مورد علی (علیه‌السلام) و عثمان بدگویی می‌کنند»^۱.

در هر حال، منشأ ایجاد چالش در جریان فطحیه و سرایت آن به بدنه جامعه شیعی امور دیگری مانند فرزند بزرگ تر بودن و وصیت امام صادق (علیه‌السلام) است و وجود عیوب ظاهری مانع شبهه زدایی از اذهان شیعیان در مقطع حساس جانشینی نشده است.

۴-۲- نمونه یک تعامل صحیح با چالش فطحیه

آنچه گذشت بیان معیارها، و آسیب‌شناسی شناخت و تطبیق این معیارها بود. در ادامه به گزارشی که در کتاب شریف کافی از تعامل برخی اصحاب با این فضای چالشی و تطبیق و تقدیم نصوص شناخت امام بر اساس ضوابط تعلیم گرفته از معصومان اشاره می‌کنیم.

هشام بن سالم^۲ می‌گوید: پس از وفات امام صادق (علیه‌السلام) من و مؤمن طاق

۱. مفید، پیشین، ۳۱۲.

۲. در سند حدیث ابویحیی الواسطی مورد گفتگو واقع شده است. علامه مجلسی روایت را به خاطر وجود او مجهول می‌داند، علاوه بر آنکه احتمال ضعف آن را نیز مطرح می‌کند. (مرآة العقول، ۹۴/۴) او سهیل بن زیاد (خوئی، معجم رجال‌الحدیث، ۸۵/۲۲، رقم ۱۴۹۲۹) است که نجاشی درباره او می‌گوید: «قال بعض أصحابنا لم یکن سهیل بکل الثبت فی الحدیث. (ص ۱۹۲، رقم ۵۱۳) ابن غضائری نیز به گونه‌ای تردید آمیز با او برخورد می‌کند و می‌گوید: «حدیثه یعرف تارة و ینکر أخرى و یجوز أن یخرج شاهدها». (۶۶/۱) مرحوم خوبی، با بیان سه نکته مبنی بر اینکه ابویحیی کنبه معروف زکریا بن یحیی - ثقة - است و عدم امکان دسترسی بر اسم ابویحیی واسطی، قضاوت در مورد او را ناتمام می‌گذارند. (همان، ۳۵۷/۸، رقم ۵۶۴۳)

بسیاری از رجال‌یون دیگر همچون تفرشی در تقدیر الرجال (۲/۳۸۶، رقم ۲۴۹۵)، نمازی شاهرودی در مستدرکات علم الرجال (۴/۱۸۴، رقم ۶۷۵۲) و اردبیلی در جامع الرواة (۱/۳۹۴) و دیگران ضمن پذیرش نام و کنبه سهیل بن زیاد ابویحیی الواسطی به نقل اقوال دیگران پرداخته‌اند. تنها سید علی بروجردی در طرائف

در مدینه بودیم، مردم در اطراف عبدالله بن جعفر به عنوان امام جمع شده بودند. نزد او رفتیم و مردم پیش او بودند، چراکه از امام صادق (علیه السلام) روایت شنیده بودند: «امامت در فرزند بزرگ است مادامی که در او عیبی نباشد». هشام به عنوان تربیت یافته مدرسه امام صادق (علیه السلام) معیارهای شناخت امام را به عنوان امری مهم و متداول فراگرفته است. در اندیشه او یا افطح بودن عیب به شمار نمی آید، یا با قطع نظر از آن، به سؤالات فقهی اولویت می دهد. سؤال از مدعی امامت و ملاک قرار دادن علم ظاهری و ماورائی او یکی از محکم ترین ادله پذیرش امام به شمار می آید. گرچه عبارت «و الناس مجتمعون علی عبدالله» به نوعی اشاره به واقعی ندانستن امامت او در نظر هشام دارد. همین نقطه فارق میان خواص و برداشتهای عمومی جامعه به حساب می آید. این نگاه خود را گرفتار موج ایجاد شده به سمت عبدالله نمی بیند و حرکت بر اساس مؤلفه های تشخیص جانشین را وظیفه خود می داند.

در اثر پاسخ های ناروای عبدالله^۱ هشام و مؤمن طاق در حیرتی بزرگ از اشتباه مردم در تشخیص امام و تطبیق شاخصه ها فرو می روند.

هشام و مؤمن طاق از جمله متکلمین اصحاب ائمه به شمار می روند، و نص ملاک شناخت امام نزد ایشان است،^۲ پس نمی توان این گرایش را از روی اعتقاد به حساب آورد. به نظر می رسد دغدغه معرفت امام و یا معرفی او به جامعه گرفتار شبهه، ایشان را به این سؤال کشانده است.^۳

المقال (۱/ ۳۸۴، رقم ۳۰۰۴) با عبارت «لا یخلو من شیء» مردد مانده است.

جدای از تصریح نجاشی مبنی بر معین بودن اسم و کنیه او، تنها مشکل بر سر مفهوم عبارت «لم یکن بکل الثبت فی الحدیث» است. استرآبادی به کفایت دلالت این لفظ بر تضعیف معتقد است، اما مرحوم کرباسی ضمن رد این نظر، معتقد است از آنجایی که بنا در کتابی مثل کافی آوردن احادیث صحیح است، پس این لفظ طعنی در حق راوی نخواهد بود. (کلیل المنهج، ۲۹۵، رقم ۴۹۳)

۱. پاسخ عبدالله و دوری آن از اولی ترین مسائل فقه بسیار غریب می نماید. تأمل در احتمالات اطراف این پاسخ می تواند همان عدم تعلق مشیت خدا بر امامت او را نشان دهد.

۲. به عنوان نمونه ای از مناظرات اصحاب با مخالفین و ارائه ملاک های شناخت امام ن.ک: کلینی، پیشین، ۱/ ۴۱۷ - ۴۲۲، ح ۴.

۳. او از زراره شنیده که از امام باقر (علیه السلام) پرسید: «به من خبر بده: آیا معرفت امام از شما اهل بیت بر همه مخلوقات واجب است؟ فرمود: خدای عزوجل محمد (صلی الله علیه و آله) را بر پیامبری همه مردم مبعوث ساخت، و حجت بر همه اهل زمین قرار داد، پس هر که به خدا و محمد رسولش ایمان دارد، و از او پیروی نموده و تصدیقش کرده، معرفت امام از اهل بیت بر او واجب است». ن.ک: کلینی، پیشین، ۱/ ۴۴۳، ح ۳.

پس از این حیرت در اتفاقی معجزه‌گون، پیرمردی - که به احتمال زیاد باب یا خادم^۱ حضرت بوده است - ایشان را به منزل موسی بن جعفر (ع) رهنمون می‌شود. هشام می‌گوید:

پس بر حضرت وارد شدم و بی مقدمه به من فرمود: «نه به سوی مرجئه، و نه به سوی قدریه، و نه به سوی زیدیه، و نه به سوی معتزله، و نه به سوی خوارج. به سوی من! به سوی من! (بیا)».

در این فراز از حدیث، ضمیمه‌ای معجزه‌گون برای اثبات اولیه امامت امام دیده می‌شود که تکمیل حلقه معرفت نیازمند آن است، عنصری که در عبدالله با دست به دعا برداشتن و ابراز بی اطلاعی از نظر مرجئه کاملاً منتفی است. همین سخن ابتدایی معجزه‌گون او را به شدت جذب امام می‌کند و نور هدایت را در قلبش روشن می‌کند. او در سؤال از حضرت به دنبال تصریح به جانشین می‌گردد، اما امام او را به پیمودن مسیر درست برای شناخت امام راهنمایی می‌کند. مسیری که بر اساس تعلیم اهل بیت به شیعیان منتقل شده و در برهه شناخت جانشین به کار بسته می‌شود.

هشام به این نکته پی می‌برد که بایستی گونه سؤال خود را تغییر دهد. او به هنگام، به شیوه ناصحیح خود پی برده و از وجود ولایت دیگری بر ایشان سؤال می‌کند. پاسخ امام مبنی بر نبود ولایت امامی بر آن حضرت، هشام را به یقین می‌رساند، که ایشان امام بر حق شیعیان است.

گفتم: پس بعد از او امام ما کیست؟ فرمود: «خدا ان شاء الله تو را به هدایت رهنمون خواهد شد». گفتم: آن امام تویی؟ فرمود: «نه، من چنین نمی‌گویم».^۲

هشام می‌گوید: با خود گفتم راه صحیح سؤال کردن را نیپیمودم. سپس گفتم: فدایت شوم! بر شما امامی هست؟ فرمود: «نه».

او پس از یقین به امامت ایشان، و نه برای تشخیص امام بلکه برای روشن شدن مسائلش، سؤالات خویش را مطرح می‌کند:

۱. باب همانند خادم، یکی از کارگزاران همراه امام است که حامل برخی علوم و اسرار امامتی به شمار می‌رود.

۲. اشاره به عدم لزوم خود معرفی امام. نگارنده در بحث مفصلی به سیره عملی و نظری امامان معصوم در مسأله جانشینی پرداخته است.

سپس گفتم: فدایت شوم! از آنچه از پدرت می‌پرسیدم از تو بپرسم؟ فرمود: «بپرس تا خبر داده شوی، و افشا نکن، چرا که اگر افشا نمودی، پس سر بریدن (در انتظارت خواهد بود)» پس پرسیدم، او دریایی خشک ناشدنی بود. آخرین درخواست او از امام اجازه انتشار خبر امامت ایشان است که منوط به فهم و برخورداری از معارف می‌شود:

فرمود: «هرکس از ایشان که به فهمش اعتماد کردی این بشارت را بر او بده و از او پیمان حفظ سر بگیر چرا که اگر افشا کنند سر بریدن [در انتظارش خواهد بود]، و با دست به حلقش اشاره کرد. هشام می‌گوید: از نزد او خارج شدم و ابوجعفر را ملاقات کردم، به من گفت: چه اتفاقی افتاد؟ گفتم: هدایت!

سرانجام این گفتگوها، هدایت است، هدایتی که به تعطیلی جریان فطحنی منجر می‌شود. هشام می‌گوید: «عبدالله عده‌ای را در مدینه گمارده بود تا مرا کتک بزنند».^۱

۱-۴-۲- چند نکته پیرامون این حدیث:

۱- عبارت‌های «فخفت أن یكون عیناً من عیون أبی جعفر المنصور وذلک أنه کان له بالمدينة جواسیس ینظرون إلی من اتفقت شیعة جعفر (علیه السلام) علیه، فیضربون عنقه»، «سل تخبر ولا تذع، فإن أذعت فهو الذبح» و «من آنست منه رشداً فالق إلیه، فخذ علیه الکتمان، فإن أذاعوا فهو الذبح»، نشان از فضای خفقان حاکم و تلاش دستگاه خلافت برای قطع ارتباط شیعه با امام دارد.

۲- کتمان این سر مربوط به مراحل اولیه انتشار امر امامت است، و پس از یقین حاصل کردن نخبگان و صاحبان اندیشه و رأی اجتماعی که توانایی استدلال و احتجاج دارند و سؤالات تخصصی تشخیص امام را می‌دانند، مردم فوج فوج به محضر ایشان شرفیاب می‌شوند.^۲

۳- آنکه جریان فطحیه خود جریانی ساده و بر اساس سوء برداشت از مؤلفه‌های شناخت

۱. کلینی، پیشین، ۱۹۱/۲، ح ۷.

۲. گمان نشود این دوره کتمان دوره‌ای طولانی است، به عکس با توجه به دوره کوتاه هفتاد روزه جناب عبدالله، دوره گذار به شمار می‌رود. اما همین دوره کوتاه از چنان حساسیتی برخوردار است که افشای امر امام قبل از کادر سازی و پیدایش گرایش عمومی به شخص ایشان، شیعیان و امام را به مخاطره می‌اندازد.

امام بود و پایان خوشی را برای خود رقم زد. اما شبهه ایجاد شده، در ادامه دست آویز گروه دیگری شد. چنانکه صدوق اسماعیلیان را استمرار راه فطحیه می‌شمرد.^۱

۵-۲- نتیجه

چالش‌های ایجاد شده در این دوره مقدمه تکاملی در مسأله شناخت جانشین شد. تلاش امام صادق (علیه السلام) و صبر و بردباری امام کاظم (علیه السلام) و اصحاب ایشان در این دوره فصل جدیدی در فهم شیعه ایجاد کرد.

از جمع بندی روایات می‌توان این گونه نتیجه گرفت که دسته بندی روایات نشان از وجود برخی مؤلفه‌های اصلی در کنار مؤلفه‌های معین در شناخت امام دارد. وصیت، علم و ودائع امامت از جمله شاخصه‌های اصلی به شمار می‌آیند. در حالی که شرایطی همچون فرزند بزرگ تر، پاسخ به مسائل فقهی، مکارم اخلاق و حسن شهرت از جمله شاخصه‌های فرعی و معین هستند که قوت قلب و اطمینان را به همراه دارند.

۳- راه‌های اثبات و ابراز جانشین

ابراز جانشین امام، بر پایه معیارهای پیش گفته انجام می‌شود؛ اما گونه و تأکید بر برخی از روشها در دوره‌های خاص تابع شرایط حاکم است.

مطالعه روایات نشان می‌دهد دو راه اصلی برای ابراز و اثبات جانشین در میان اهل بیت (علیهم السلام) متداول بوده است، یکی تطبیق معیارهای جانشین بر امام بعدی و دیگری تسمیه و تصریح به اسم امام جانشین.

در منابع متعددی نصوص خاص بر امامت امام کاظم (علیه السلام) آورده شده است. کلینی در کافی، ابن خزاز در کفایه الاثر، مفید در ارشاد، صدوق در کمال الدین، نعمانی در غیبت، طبرسی در إعلام الوری، مجلسی در بحار الأنوار از جمله بزرگانی هستند که باب خاصی را در نص بر امامت امام کاظم (علیه السلام) قرار داده‌اند.

در این بخش درصدد استقصاء همه روایات نیستیم، اما محورهایی از جمله چالش‌های مورد توجه امام (علیه السلام) را ملاک آوردن روایات قرار می‌دهیم.

۱. صدوق، کمال الدین، ۱۰۲.

۳-۱- تطبیق معیارهای جانشینی

همانگونه که گذشت سه ملاک وصیت، علم و ودائع مهم ترین معیارهای شناخت جانشین به شمار می آیند. تطبیق آیات قرآنی دال بر امامت اهل بیت (علیهم السلام) بر امام بعد، تأکید بر وجود ودائع به ویژه سلاح پیامبر نزد او و تشبیه صفات و کنیه امام از جمله شیوه های تطبیق معیارهای جانشین به شمار می آیند.

گرچه نسبت به روش تسمیه و تصریح این روش روایات کمتری دارد ولی حاوی نکات ارزشمندی است که توجه به آن ضروری به نظر می رسد.

ابوعلی ارجانی می گوید: در سالی که ابوالحسن (علیه السلام) بازداشت شد از عبدالرحمن بن حجاج پرسیدم: این مرد در دست این ظالم افتاده و سرنوشتش معلوم نیست. آیا در مورد فرزندانش چیزی به تو رسیده؟ گفت: گمان نمی کردم کسی درباره این مسأله از من سؤال کند. بر امام صادق (علیه السلام) در منزلش وارد شدم و او در فلان اتاق در محل نمازش دعا می کرد و موسی بن جعفر (علیه السلام) سمت راست او دعایش را آمین می گفت. به او گفتم: فدایت شوم! از ارادتت به شما و خدمتگزاری تان آگاهی، چه کسی پس از شما ولی مردم است؟ فرمود: «موسی زره [پیامبر] را پوشیده و به قامتش استوار افتاده است». گفتم: پس از این جمله، به چیزی نیاز ندارم.^۱

توجه به نکاتی ضروری به نظر می رسد، از طرفی سؤال فقط از فرزندان آن حضرت است و اصل عدم اجتماع امر امامت در دو برادر پس از حسن بن علی (علیه السلام) امری مسلم به شمار می آید، و از طرف دیگر عبدالرحمن بر اساس تعلیمی که از اهل بیت (علیهم السلام) فرا گرفته، او را به داستان خود با امام صادق (علیه السلام) ارجاع می دهد تا نشان دهد قطعاً امام تنصیص بر امام بعد را فراموش نخواهد کرد. جمله امام نیز پر نکته است، ایشان فقط می فرمایند: زره پیامبر بر اندام موسی بن جعفر (علیه السلام) متناسب است. عبدالرحمن نیز همین جمله را در تنصیص بر امامت ایشان کافی می داند؛ چراکه در تعلیمات امامان معصوم فراگرفته که ودائع امامت نزد هر که تثبیت شود، او امام خواهد بود.

۱. کلینی، پیشین، ۶۳/۲، ح ۳.

تعلیم امام برای تطبیق صفات و ویژگی‌ها در روایت صفوان جمال به روشنی دیده می‌شود. صفوان جمال می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره امام سؤال کردم، پس گفت: «امام به کار بیهوده مشغول نمی‌شود و بازی نمی‌کند». و ابوالحسن موسی وارد شد - و او صغیر بود و همراهش بزغاله مکی بود که به او می‌گفت: برای خدایت سجده کن! - پس امام صادق (علیه السلام) او را گرفت و به سینه چسباند و گفت: «پدر و مادرم فدای کسی که به کار بیهوده مشغول نمی‌شود و بازی نمی‌کند».^۱

تطبیق آشکار یکی از ویژگی‌های مهم امام بر حضرت کاظم در سن خردسالی - که البته با رفتار معجزگون ایشان در امر حیوان بر سجده همراه بود - به معنای معرفی آن حضرت به عنوان جانشین به شمار می‌رود.^۲ به نظر می‌رسد در میان همه دوره‌های امامت، در این دوره تأکید بر تطبیق معیارهای جانشین پررنگ‌تر است.

۲-۳- تسمیه و تصریح به اسم

روایات بسیاری از امام صادق (علیه السلام) که تصریح و تنصیب به نام و امامت امام کاظم (علیه السلام) دارند، نقل شده است. جمع بندی این روایات (۱۴ روایت کتاب کافی و ۱۲ روایت ارشاد و ...) نشان می‌دهد که نوعی توجه دقیق به چالش‌های پیش رو و یا چالش‌های جاری وجود داشته است. مهم‌ترین نقطه‌ای که توجه به آن ملاحظه می‌شود بحث مهدویت است و اشاره‌ای نیز به بحث اسماعیل،^۳ عبدالله^۴ و غائله ابوجعفر منصور^۵ وجود دارد.

به تصریح مفید، شیوخ اصحاب امام صادق (علیه السلام) و خواص و نزدیکان و فقیهان صالح و ثقه ایشان نص بر امامت حضرت کاظم (علیه السلام) را نقل کرده‌اند که از جمله ایشان مفضل بن عمر جعفی، معاذ بن کثیر، عبدالرحمن بن حجاج، فیض بن مختار، یعقوب سراج، سلیمان بن خالد و صفوان جمال هستند. از میان برادران آن حضرت اسحاق و علی نیز نص بر امامت

۱. کلینی، پیشین، ۷۱/۲، ح ۱۵.

۲. برای اطلاع از سایر روایات مشابه بنگرید: مجلسی، پیشین، ۲۲/۴۸، ح ۳۴ و ۲۳، ح ۳۷ و ۲۴، ح ۴۰ و ۲۷، ح ۴۶.

۳. همان، ۶۷، ح ۸.

۴. همان، ۶۹، ح ۱۰.

۵. همان، ۷۰، ح ۱۳ و ۱۴.

ایشان را نقل کردند.^۱

دو روایت زیر که علاوه بر تصریح بر اسم ایشان به فضای چالشی اشاره دارند:

ابراهیم کرخی می گوید: بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم، پس نشسته بودم که ابوالحسن موسی که نوجوانی بود، وارد شد. در مقابل او ایستادم و بوسیدمش و نشستم. امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: «ای ابراهیم! آگاه باش او امام تو پس از من است. بدان که گروههایی در قبول امامت او هلاک می شوند و گروههای دیگری سعادتمند می شوند. پس خدا قاتل او را لعن کند و عذابش را دو چندان نماید. همانا خدا بهترین اهل زمین را از صلب او خارج می کند که هم نام جدش و وارث علم و احکام او، و معدن امامت و سرسلسله حکمت است. او را ستمگری از بنی فلان از روی حسد بعد از دیدن عجائبی از او به شهادت می رساند. اما خدا امرش را اگرچه مشرکان خوش نداشته باشند، به انجام رسانده است. خدا از صلب او بقیه دوازده امام هدایتگر را خارج خواهد کرد. همانا که خدا کرامتش را مخصوص ایشان گردانده و در عرش برینش جای داده. منتظر دوازدهمین از ایشان مانند کسی است که با شمشیر برهنه از پیامبر خدا دفاع کرده است».

مردی از بنی امیه وارد شد، پس امام کلامش را قطع کرد. یازده بار به قصد شنیدن تمام کلام ایشان خدمت حضرت رسیدم ولی نتوانستم، پس از دو سال خدمت ایشان رسیدم و^۲

وجود فضای تقیه و کتمان برای حفظ جان امام و شیعیان در هر دو دوره اموی و عباسی جای تردید ندارد. رفت و آمد چند باره ابراهیم بن ابی زیاد کرخی برای شنیدن جمله‌ای در تکمیل کلام قبلی امام همین نکته را ثابت می کند. از طرف دیگر اطمینان خاطر راوی و شادمانی از نص بر امام بعد، حساسیت اصحاب در این مسأله را می رساند.^۳

۱. مفید، الإرشاد، ۲/ ۲۱۶.

۲. نعمانی، الغیبة، ۹۲، ح ۲۱. صدوق، پیشین، ۶۴۷، ح ۸.

۳. صدوق روایت دیگری با این عبارت نقل می کند:

مفضل بن عمر می گوید: خدمت آقایم جعفر بن محمد رسیدم و گفتم: ای آقای من! اگر [لطف کنی و] جانشین

منصور بن حازم به امام صادق (علیه السلام) گفت: پدر و مادرم فدایت شوند! جانها صبحگاهان و ابتدای شب گرفته می‌شوند، پس اگر [برای شما] چنین اتفاقی افتاد پس چه کسی [جانشین شما خواهد بود]؟ پس امام صادق (علیه السلام) فرمود: «اگر چنین شد پس او امام شماست». و با دست به شانه راست - آنگونه که به خاطر دارم - ابوالحسن (علیه السلام) زد. و او در آن روز قامتش پنج و جب بود و عبدالله بن جعفر در کنار ما نشسته بود.^۱

تأکید امام بر وصایت حضرت کاظم (علیه السلام) با وجود آنکه عبدالله در جمع یاران ایشان نشسته است، و توجه خاص راوی به حضور او نشان از ملاک بودن نص نزد اصحاب ائمه دارد. احتمال می‌رود نقل این گزارش توسط منصور بن حازم به قرینه عبارت «و عبدالله بن جعفر جالس معنا» مربوط به بعد از شهادت حضرت صادق (علیه السلام) و جریان فطحیه باشد اما این تحلیل پسینی نشان می‌دهد اصحاب به این نکته توجه داشته‌اند که نص امام مقدم بر معیاری همچون سن است.

۴- آسیب‌شناسی شناخت راه‌های ابراز و اثبات جانشین

بر اساس آنچه گذشت، این نکته به ذهن می‌رسد که مسأله به حدی روشن است که جای هیچ شکی در اذهان جامعه باقی نمی‌ماند. اما توجه به این مسأله ضروری است که تطبیق معیارها و تسمیه و تصریح از جانب امام پیشین صورت می‌گیرد و پس از شهادت امام و فتره معرفت امام بعد - که همان فضای چالش است - قواعد خاصی حاکم است. بررسی دو مطلب در این میان از اهمیت به سزایی برخوردار است:

یکی آنکه آیا امام جانشین وظیفه خود معرفی دارد یا خیر؟ تلقی خواص و عموم مردم از این خود معرفی چیست؟ و دیگر آنکه شخصیت‌های تأثیر گذاری که نصوص امام پیشین را شنیده‌اند چه مسؤولیتی دارند؟ و وظیفه عموم مردم در این دوره چیست؟ در این بخش به

خود را معرفی کنید؟ فرمود: «ای مفضل! امام بعد از من فرزندم موسی است، و جانشین منتظر و امید داشته شده «محمد» فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است». نکته مهم روایت تأکید بر وجود مهدی (علیه السلام) بر نسل امام کاظم (علیه السلام) است، که گویای فضای چالشی پیش روست. (پیشین، ۳۳۴).

۱. کلینی، پیشین، ۶۶/۲، ح ۶.

دو بحث باورهای عمومی و خواص از خود معرفی امام و شخصیت‌های تأثیر گذار در دوره فترت می‌پردازیم:

۱-۴- باورهای عمومی و خواص از خود معرفی امام

گستره بحث معرفت امام به مثابه گستره معرفت خداوند است. شناخت امام و ابزار آن نزد خواص و عوام در دریافت و تطبیق مؤلفه‌های شناخت امام تأثیر بسزایی دارد. همچنین همسویی حلقه‌های معرفت خدا، پیامبر و حجت در روایات متعددی مورد تأکید و توجه قرار گرفته است.

مرحوم کلینی در کتاب *التوحید کافی* با عناوینی همچون «باب البیان و التعریف و لزوم الحجة»، «باب اختلاف الحجة علی عباد»، «باب حجج الله علی خلقه» و «باب الهدایة انهما من الله عز و جل»^۱ به این بحث پرداخته است.

در مجموعه روایات سه باب اول از توقف احتجاج الهی در قیامت به مقداری از علم و معرفت است که به ایشان داده شده،^۲ و معرفت در این روایات فعل و صنع خدا معرفی شده و از حیطه آدمیان خارج شمرده شده است.^۳ نیز انسانها ابزار کسب معرفت را در اختیار ندارند،^۴ اما پذیرش و قبول پاسخ روشن بندگان در قبال موهبت معرفت به ایشان است.^۵ در باب اخیر هدایت الهی که نتیجه است امری غیر قابل درک برای مخالفین اهل بیت شمرده شده و در پاسخ این سؤال که آیا مردم را به امر امامت دعوت کنیم، بی اثر و ثمر بودن این تلاشها به جهت فقدان زمینه‌های پذیرش مورد تأکید واقع شده است.^۶ به عنوان نمونه روایت سوم این باب چنین است:

۱. تذکر یک نکته ضروری است: این ابواب که به عنوان ابواب انتهایی کتاب *التوحید* آمده است، و شاید گمان برده شود که مقصود از معرفت و ناممکن خواندن آن معرفه الله است، اما این چنین نیست بلکه به قرینه طرح مباحث اصلی معرفت خدا در ابواب ابتدایی این کتاب و گونه تسمیه این ابواب و از همه مهم‌تر مفاد آن بحث از معرفت امام است. مطرح نشدن در کتاب *الحجة* نیز به جهت ایجاد ارتباط و تکمیل حلقه معرفت و اتصال این دو حیطه به یکدیگر است.

۲. کلینی، پیشین، ج ۱/ ۳۹۴، ح ۱.

۳. همان، ح ۲.

۴. همان، ۳۹۶، ح ۵. ۳۹۷، ح ۱.

۵. همان، ۳۹۸، ح ۱.

۶. همان، ۴۰۰، ح ۱، و ص ۴۰۴، ح ۳، و ۴۰۵، ح ۴.

عقبه بن خالد اسدی می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: «امر امامت خود را به خدا واگذارید نه به مردم، چراکه آنچه از آن خداست پس برای خداست، و آنچه از آن مردم است خدا در آن دخالت نمی‌کند. با مردم درباره دین خود دشمنی نورزید، چراکه دشمنی قلب را بیمار می‌سازد. خداوند به پیامبرش (ص) می‌فرماید: ﴿در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند﴾. و می‌فرماید: ﴿پس آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که به ایمان بگرند﴾؟ مردم را رها کنید، همانا مردم [عقیده خود در امامت را] از مردم گرفته‌اند و شما از رسول خدا (ص) گرفته‌اید. از پدرم (ع) شنیدم که فرمود: هرگاه خدای عزوجل برای بنده‌ای مقرر فرماید که در ولایت ما داخل شود، او سریع‌تر از پرندهای که به لانه‌اش می‌رسد در این امر داخل می‌شود».^۱

جمله «ذرو الناس؛ فإن الناس أخذوا عن الناس، وإنکم أخذتم عن رسول الله (ص)» نشان از وجود تئوری‌های متعدد در باب امامت است. ناگفته پیداست که تئوری‌های انسان نوشته امامت که بر لزوم یا جواز انتخاب امام از سوی مردم استوار است نمی‌تواند با خط شیعی امامت - که بر نص تأکید فراوان دارد، مفاهمه برقرار کند، و گفتگو با این جماعت ثمره‌ای نخواهد داشت. تکیه بر وجود سلاح در مناظرات با علویان نیز می‌تواند نشان از تأثرات این عده از فضای آن روز جامعه داشته باشد.

این نکته قطعی است که علم و عصمت نیز در فضای عمومی جامعه آن روز در نزد غیر شیعیان مفهوم واقعی خود را نیافته بود و برخی تعبیرات مانند «علمای ابرار» تعابیر کنایی از این مفاهیم بلند است.^۲ پس تحذیر عموم از مناظره و گفتگو با ایشان به این معناست که آنها نمی‌توانند مبانی و اصول امام را درک و فهم کنند و نتیجه‌ای جز انکار و تمسخر برای امام و یارانش در پی ندارد. این در حالی است که عناصر برجسته‌ای برای ورود به این

۱. برقی، المحاسن، ۱/ ۲۰۱. صدوق، التوحید، ۴۱۵.

۲. طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ۲۴۷، شماره ۴۵۶.

عرصه تربیت و تشویق شده‌اند.^۱

در دو کتاب *بصائر الدرجات و المحاسن* نیز همین خط پیگیری شده است. از معرفت به عنوان موهبتی الهی که به انسان‌های دارای ظرفیت عنایت می‌شود، نام برده شده و تصریح شده که سرچشمه‌های حکمت در معرفت امام جستجو می‌شود. به دو روایت از این کتاب‌ها به عنوان نمونه اکتفا می‌کنیم:

ابوعبیده حذاء می‌گوید: در زمان وفات ابوجعفر (علیه السلام) مانند گوسفندی که چوپان ندارد سرگردان بودیم، پس سالم بن ابوحفصه را ملاقات کردیم، پس گفت: ای ابوعبیده امام تو کیست؟ گفتیم: امامان من از خاندان محمد (صلی الله علیه و آله) پس گفت: هلاک شدی و [پیروانت را] هلاک کردی. مگر با من نبودی که از ابوجعفر (علیه السلام) شنیدیم که فرمود: «کسی که بمیرد و بر او امامی نباشد به مرگ جاهلی مرده است». آیا نمیدانی که او فرزندش جعفر را امام امت قرار داده است. گفتیم: بله به جان خودم، خدا معرفت [به او را] روزی ام ساخته است.

ابوعبیده گفت: هنگامی که ابو عبدالله (علیه السلام) را ملاقات کردم گفتیم: سالم بن ابی حفصه به من اینگونه گفت. به من فرمود: «ای ابوعبیده! مگر نمی‌دانی هیچ کس از ما نمی‌میرد مگر آنکه کسی را جانشین خود می‌کند که کارهای او را انجام دهد و از سیره او پیروی کند، و به آنچه او دعوت می‌کرده، فرا خواند. ای ابوعبیده! هنگامی که قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) قیام کند بر اساس حکم آل داود قضاوت می‌کند، و سلیمان از مردم بینه نمی‌خواست».^۲

تصریح روایت بر آن است که اعتقاد حتماً باید به امام خاص و معین باشد نه به هر کس از خاندان پیامبر که شایسته این مقام است. در رفتار اولیه عباسیان این اجمال وجود داشت؛ اما در همین دوره که دعوت مخفی عباسی به شمار می‌آید، امام صادق (علیه السلام) این مسأله را به ابوعبیده گوشزد می‌کند که امام پیشین حتماً شخص معینی را به جامعه معرفی کرده است.

۱. می‌توان به محمد الطیار و مؤمن الطاق به عنوان نمونه‌های روشن خواصی اشاره کرد که در مسیر مناظره تربیت و ترغیب شده‌اند. ن.ک: طوسی، پیشین، ۱۸۵، شماره ۳۲۷ و ۳۴۹، شماره ۶۵۰.

۲. صفار، پیشین، ۲۷۹، ح ۵ و ۵۱۰، ح ۱۵. کلینی، پیشین، ۳۲۱/۲ - ۳۲۲، ح ۱.

نکته قابل توجه دیگر در این روایت کاربست اصطلاح «معرفت» با معنای خاص آن در منظومه امام شناسی است. به قرینه دو گزارش دیگر کشی^۱، منظور از معرفت، معرفت ویژه نسبت به اهل بیت و امامان معصوم علیهم‌السلام است، چه آنکه نظر او مبنی بر ائمه بودن آل محمد علیهم‌السلام نفی و منزلت امامت عظیم‌تر از قلمداد سالم و سایر مردم نسبت به امر امامت معرفی می‌شود. این جایگاه به اندازه‌ای بلند است که ترجمان اعطاء حکمت و خیر فراوان معرفی شده است.

ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام درباره آیه «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» پرسیدم. فرمود: مقصود اطاعت خدا و معرفت امام است.^۲

دقت در مقارنت حکمت و اطاعت خداوند و معرفت امام در این روایت همراهی اندیشه ورزی و تعبد در این بحث را روشن می‌سازد.

خود معرفی امام اگرچه به عنوان راهی سهل الوصول در اندیشه عمومی تصور می‌شود؛ اما این وظیفه به عهده امام پیشین گذاشته شده است. امامت امانتی الهی است که به حکم آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۳ باید به دست صاحب بعدی آن سپرده شود، همو که خدا به وصایت او امر فرموده است.^۴ اسماعیل بن عمار در روایتی این وظیفه الهی را از امام کاظم علیه‌السلام سؤال می‌کند:

اسماعیل بن عمار از امام کاظم علیه‌السلام پرسید: آیا خداوند وصیت (به جانشینی) و عهد را بر امام قبل از اینکه از دنیا برود فرض نموده است؟ فرمود: «بله».^۵

نکته قابل توجه آنکه خواص وظیفه معرفت و شناخت را بر عهده خویش می‌دانستند. نمونه بارز این مدعا در سؤالات هشام بن سالم است که وظیفه خود را سؤال دقیق و صحیح می‌داند. عبارت «لَمْ أَصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ» که در روایت کشی آمده، نشانه همین نکته است که او باید به گونه‌ای سؤال کند که از جواب‌های امام به یقین و معرفت به امام برسد، وگرنه امام وظیفه ندارد خود را به طور مستقیم به جامعه معرفی کند. توجه به تبویب کتاب‌های

۱. طوسی، اختیار معرفت الرجال، ص ۲۳۵، شماره ۴۲۷ و ۴۲۸.

۲. برقی، پیشین، باب المعرفة، ۱۴۸، ح ۶۰. کلینی، پیشین، ۴۵۲/۲، ح ۱۱.

۳. النساء / ۵۸.

۴. قمی، تفسیر، ۱/ ۱۴۱.

۵. علی بن بابویه، الإمامة، ۳۷.

منابع شناخت امام نیز رابطه صعودی امت و امام را ترسیم می‌کند. کلینی کتاب الحجة را با «باب الاضرار إلى الحجة» شروع می‌کند، که نیاز بشر به امام و در نتیجه تلاش برای حل این نیاز با شناخت حجت را در مقابل خواهان معرفت و هدایت می‌گذارد. شیخ طوسی در احوال برخی واقفیان حدیثی از امام رضا (علیه السلام) نقل می‌کند که به روشنی به این مطلب اشاره دارد.

یکی از اصحاب امام رضا (علیه السلام) می‌گوید: نزد آن حضرت بودم که علی بن ابی حمزه و ابن سراج و ابن مکاری وارد شدند. ابوحمزه گفت: پدرت چه شد؟ فرمود: «از دنیا رفت». گفت: با مرگ از دنیا رفت؟ فرمود: «بله». گفت: چه کسی را جانشین خود کرد؟ فرمود: «مرا». گفت: پس تو امام مفترض الطاعة از جانب خدا هستی؟ فرمود: «بله». ابن سراج و ابن مکاری گفتند: به خدا قسم تو را از طرف خود بر این منصب گماشته است! فرمود: «وای بر تو! تو بر چه توان داری؟ آیا می‌خواهی به بغداد بیایم و به هارون بگویم که من امامی هستم که اطاعتم واجب است؟ نه به خدا سوگند، چنین وظیفه‌ای ندارم. اما هنگامی که از اختلافات و چند دستگی تان به من خبر رسیده بود، به شما گفتم تا اسرار شما به دست دشمنان نیفتد».^۱

بر طبق این روایت امام (علیه السلام) تصریح می‌کنند وظیفه‌ای برای خود معرفی ندارند و تعبیری همچون «إن شاء الله أن یهدیک هداک» که در روایت هشام گذشت، نیز همین معنا را لااقل برای دوره چالشی فترت می‌رساند. البته شرایط خاصی مثل انحراف واقفیه، اقتضای اعلام به برخی سران - همچنان که در روایت آمد - دارد. واضح است که فتنه واقفیه پردامنه‌تر از جریانات ابتدای امامت امام کاظم (علیه السلام) مانند فطحیه است و تاکتیک ائمه نیز متناسب با همان اجرا می‌شود. نتیجه آنکه:

اولاً، امام جانشین وظیفه معرفی خود ندارد، و این مهم بر عهده امام پیشین به شمار می‌رود. ثانیاً، معرفت امام با بحث معرفت‌های پیشین - مثل معرفت در عالم ذر - ارتباط محکمی

۱. طوسی، پیشین، ۷۶۳/۲، شماره ۸۸۳.

دارد،^۱ و به همین جهت از تلاش برای ایصال آن به منکران نهی شده است. ثالثاً، دوره فترت را می‌توان دوره فحص شمرد که قواعد خاصی بر آن حاکم است.

۵- شخصیت‌های تأثیر گذار در شناخت جانشین

نقش خواص در هر جامعه و در بستر چالش‌ها و فتنه‌ها مهم و تعیین کننده است. بی‌شک چالش بزرگ فطحیه در دوره مورد مطالعه، با نقش پررنگ و فعال تعدادی از خواص در هم پیچیده شد. در این بخش ضمن مطالعه شخصیت این عناصر تأثیر گذار به نقش ایشان در ابراز و اثبات جانشینی امام کاظم (علیه السلام) می‌پردازیم:

۱- ۵- اهمیت حضور خواص

در این دوره، متکلمینی همچون هشام بن سالم، ضمن درک مسیر اصلی جریان امامت یک خصیصه دیگر نیز دارند و آن هم روحیه پرسشگری و رصد مبانی است که همراه با نقد و سؤال از برخی شاخصه‌ها و روایات وارد شده از اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشد.

جریان مهم دیگر نیز ضمن اعتقاد به حقیقت مسأله امامت و دریافت بخشی از معارف و کرامات با مشکل تحلیل و بیش از آن ناتوانی در کتمان اسرار و تسریع در افشا - البته با نیت انتشار فضائل و معارف - روبه رو هستند. در مطالعه گزارشات این گروه توجه به این نکته ضروری است که امامان معصوم (علیهم السلام) ایشان را واجد شرایط اولیه دریافت چنین معارفی دانسته‌اند.

در مقابل این دو جریان جریان عمومی مورد تأیید، گویا دغدغه فحص و سؤال از امام بعد را ندارد، نه به آن جهت که این مسأله از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار نیست بلکه از این حیث که این جریان را، یک جریان متصل و غیر قابل تغییر می‌داند و هدایت الهی را به هر روی، شامل حال مؤمنان می‌داند. از منظر این جریان دوران پس از شهادت امام معصوم دوره حیرت دانسته نمی‌شود، و هدایت الهی را - بالاخره - شامل حال مؤمنان می‌دانند. جریان عمومی مورد تأیید - که بزرگ ترین شاخصه آن فقه مداری است - در مدار سؤال از جانشین امام وارد نمی‌شوند و گزارشی از حساسیت‌های دو جریان قبل از ایشان دیده

۱. امام صادق (علیه السلام) ولایت اهل بیت را میناقی مؤکد در عالم ذر معرفی می‌کند. کلینی، پیشین، ۱/ ۳۲۶، ح ۷؛

صدوق، التوحید، ۳۲۰، ح ۱.

نمی‌شود. آموزش امام معصوم نیز برای این دوره‌های خاص نیز اعتقاد به امام تعیین شده از جانب امام قبل است.

با ملاحظه این نکته مهم باید گفت: مطالعه دوره مورد بحث نشان می‌دهد هشام بن سالم، فیض بن مختار، مفضل بن عمر، یزید بن سلیط، ابراهیم کوفی، داود بن کثیر، منصور بن حازم، سلیمان بن خالد، یونس بن ظبیان، عیسی بن عبید العلوی، معاذ بن کثیر از جمله کسانی هستند که در این برهه نقش مؤثری ایفا کرده‌اند. انتقال تراث خاص امامت آن حضرت حداقل نقشی است که برای ایشان متصور است. در حالی که شخصیت برخی از ایشان مانند فیض، مفضل و هشام به عنوان هدایتگر عمومی جامعه شیعی از اهمیت بیشتری برخوردار است.

علاوه بر نقش سرنوشت ساز هشام، در مورد فیض باید گفت او اولین کسی است که نص بر امام کاظم علیه السلام را در سن پنج سالگی ایشان از حضرت صادق علیه السلام شنیده است. کشی در گزارشی از گفتگوی ایشان و امام در مورد قبول زمین از حاکم و اعتراض اسماعیل، تعجب و سؤال او از جانشین حضرت را این گونه حکایت می‌کند: «جعلت فداک، فقد کنا لا نشک أن الرّحال ستحطّ إلیه من بعدک، وقد قلت فیہ ما قلت، فإن کان ما نخاف وأسأل الله العافیة فإلی من؟»

در این گزارش مخفی بودن امر امامت همراه با مخفی بودن خود ایشان، جریان حکمت بر زبان امام معصوم از دوران طفولیت مشاهده می‌شود. امام صادق علیه السلام یکایک نشانه‌های امامت از جمله ودائع، تکفل امور شخصی امام و... را بر حضرت کاظم علیه السلام تطبیق می‌دهد و هنگامی که با سؤال «زدنی» فیض روبرو می‌شود، تصریح بر امامت ایشان می‌کند: «هو صاحبک الذی سألت عنه فأقر له بحقه، فقمّت حتّی قبلت رأسه ودعوت الله له»^۱. صفار قمی در بصائر داستان او با یونس بن ظبیان را این چنین آورده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هنوز در انتشار امر امامت او (موسی بن جعفر علیه السلام) اذن (الهی) صادر نشده است»^۲. گفتیم: فدایت شوم! آیا کسی را از این امر مطلع

۱. طوسی، پیشین، ۶۴۲/۲، شماره ۶۶۳.

۲. در روایت نهم کتاب کافی «باب الإشارة و النص علی ابی الحسن موسی»، عبارت «أما إنه لم يؤذن لنا فی أول منک»، به جای عبارت فوق آمده که هم معنایی را می‌رساند و نشان می‌دهد او اولین کسی بوده که از امر امامت حضرت اطلاع یافته است؛ اگرچه روایت یعقوب السراج بر این امر در گهواره حضرت دلالت دارد. برخی از

سازم؟ فرمود: «بله، خانواده و فرزندان و همراهانت را». خانواده و فرزندانم همراهم بودند و یونس بن ظبیان از همسفرانم بود. هنگامی که ایشان را از امامت موسی بن جعفر مطلع ساختم خدای را بر این نعمت شکر گفتند؛ ولی یونس گفت: نه به خدا سوگند [باور نمی‌کنم] تا از ابو عبدالله (علیه السلام) بشنوم. در او عجله‌ای بود که وی را از حد اعتدال خارج می‌نمود. به دنبال او رفتم و هنگامی که به در رسیدیم قبل از هر سخنی شنیدم که امام صادق (علیه السلام) می‌فرمود: «ای یونس! مطلب همانگونه است که فیض به تو گفته، آن را بگیر!» او گفت: همین گونه خواهم کرد.^۱

همانگونه که ملاحظه می‌شود فیض به عنوان یکی از امینان امامت حضرت معرفی می‌شود، این در حالی است که یونس فقط شنیدن نص از شخص امام را - شاید به جهت اهمیت زیاد مسأله - ملاک و معیار می‌داند.

نقش اساسی فیض زدودن شبهه عدم موت اسماعیل است. فیض را می‌توان به عنوان جستجوگر حقیقت معرفی کرد که شک و تردید با دو عامل از او رخت برمی‌بندد، یکی استناد به امام و دیگری مجرا و راهی که امام معرفی کرده است.^۲ او با این خصوصیت برجسته، ضمن یقین به موت اسماعیل و اقرار به آن مسؤولیت ترویج و تبلیغ عالمانه این مطلب در میان شیعیان را بر عهده می‌گیرد.

حضور پررنگ مفضل نیز در جریان اقرار به وفات اسماعیل است. علت واکنش‌های تند امام صادق (علیه السلام) به او در این جریان به روند تثبیت تدریجی امامت موسی بن جعفر (علیه السلام) و پیشگیری از بروز شبهه در شخصیت برجسته‌ای مانند مفضل که بهره‌مند از معارف و دارای مکانت خاص اجتماعی در کوفه است، برمی‌گردد. با همه جلالت جناب مفضل و ارادت او به امام، احتمال بروز اندیشه‌های متمایل به غلو در او منتفی نیست و امام صادق (علیه السلام) نمی‌خواستند بزرگان جریان شیعه به جهت درک مراتب و فضائل جناب اسماعیل، با امامت امام کاظم (علیه السلام) مخالفت کنند. همین دور اندیشی سبب می‌شود بنا به گزارش مرحوم کشی در روایت ۵۰۲، مؤمن طاق،

علما مانند تستری این اختلاف را نشانه تحریف روایت شمرده‌اند.

۱. محمد بن حسن صفار، پیشین، ۳۵۶، ح ۱۱.

۲. این مطلب در گزارش ۲۱۶ کشی به روشنی دیده می‌شود.

مفضل بن عمر و ابوبصیر پس از هشام با حضرت ملاقات نموده و امامت ایشان برای این عده نیز تثبیت و قطعی شود. ثمره این ملاقات‌ها «لقینا الناس افواجاً» می‌شود و هدایت عمومی شیعیان به امامت امام کاظم (علیه السلام) را در پی دارد. نکته آخر آنکه شخصیت‌های تأثیر گذار در این مرحله کوفی هستند و از دو جریان فقه مدار - مثل فضیل و ابوبصیر - و جریان کلامی مانند هشام و مفضل تشکیل شده‌اند. دقت در این ترکیب نکاتی در بر دارد، از جمله آنکه استدلال و مقبولیت که از امتیازات دو جریان فوق است در کنار هم معرفی امام به جامعه را پی‌ریزی می‌کند. و دیگر آنکه احساس نیاز بیشتری به معرفی و شناخت امام در میان ایشان وجود دارد، و فضایی مانند مدینه علاوه بر کناره‌گیری از اهل بیت (علیهم السلام)، حساسیت مذکور را ندارد.

نتیجه

وصیت، علم و ودائع معیارهای جاشینی در همه دوره‌های امامت شیعه به شمار می‌روند. فطحیه به عنوان چالش اصلی در میان معتقدان به امامت امام صادق (علیه السلام) در اثر عواملی همچون پیش‌زمینه‌های بیرونی و رفتاری در فضای شبهه و ناآگاهی از چگونگی برون رفت از آن پدیدار گشت.

مطالعه معیارها و آگاهی از چگونگی تطبیق آن دو مسأله مهم شایسته بحث در این دوره به شمار می‌رود. هر چند آشکارترین معیار نص است، اما بر اثر فضای حاکم بر هر دوره، در معرض تقیه قرار دارد. برخورداری از علم گذشته و آینده و ودائع، فضای چالشی ایجاد شده توسط مدعیان را خنثی کرده و حیطه و گستره ولایت امام را نشان می‌دهد. با اینکه سطح برداشت از شاخصه‌های شناخت جانشین متفاوت است، اما خلط در تشخیص راه‌های ابراز جانشین و باور عمومی نسبت به آن نشان می‌دهد شناخت و پیروی از عناصر تأثیرگذار در مسأله جانشینی ضروری است. تعالیم خاص اهل بیت (علیهم السلام) برای این مقطع مهم در قالب معرفی و تسمیه به اسم و نیز تطبیق یک یا چند مؤلفه بر امام بعد به شیعیان منتقل شده است. در دوره چالش مورد مطالعه، اهمیت جایگاه خواص و گونه نقش‌آفرینی ایشان و نیز الگوی ترسیمی از جانب امام صادق (علیه السلام) ضمن روشنی بخشی به فضای شبهه، الگوی صحیح رفتاری دوره فترت را ارائه می‌دهد.

فهرست منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن م ۸۰۸هـ، مقدمه ابن خلدون، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۴هـ چاپ اول.
- ابن غضائری، حسین بن عبیدالله، کتاب الضعفاء معروف به رجال ابن غضائری، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۴هـ
- ابوعلی حائری، محمد بن اسماعیل مازندرانی م ۱۲۱۶هـ منتهی المقال، قم، آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۶هـ
- احسانی فر، محمد، أسباب اختلاف الحديث، قم، دارالحديث، ۱۴۲۷هـ
- اصفهانی، ابونعیم م ۴۳۰هـ الإمامة والرد على الرافضة، تحقیق، علی بن محمد بن ناصر الفقیهی، مدینه، مکتبه العلوم و الحكم، ۱۴۰۴هـ
- برقی، أحمد بن محمد بن خالد م ۲۴۷هـ المحاسن، تصحیح و تعلیق سید جلال الدین حسینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰هـ
- تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، چاپ سوم، ۱۴۲۵هـ
- حلی، حسن بن یوسف (۶۴۸ - ۷۳۶هـ)، خلاصة الأقوال، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۱هـ
- خاقانی، علی م ۱۳۳۴هـ رجال الخاقانی، مطبعة الأدب، نجف، ۱۳۸۸هـ اول.
- رضی، محمد بن حسن موسوی م ۴۰۶هـ، نهج البلاغه، ترجمه علی دشتی، قم، ارم، ۱۳۸۲ش، چاپ اول.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم م ۵۴۸هـ الملل والنحل، تحقیق محمد سید گیلانی، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- ابن بابویه، علی بن محمد م ۳۲۹هـ، الإمامة والتبصرة، قم، مدرسة الإمام المهدي (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۴هـ
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه م ۳۸۱هـ، التوحيد، تحقیق سید هاشم حسینی، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۹۸هـ
- _____، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۵هـ.
- صفار، محمد بن حسن م ۲۹۰هـ، بصائر الدرجات، تحقیق میرزا حسن کوچه باغی، تهران، اعلامی، ۱۴۰۴هـ.
- طریحی، فخرالدین م ۱۰۸۵هـ مجمع البحرين ومطلع النیرین، قم، بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.
- طوسی، محمد بن حسن م ۴۶۰هـ اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، تحقیق میرداماد، قم، آل البيت (ع)، ۱۴۰۴هـ.
- _____، الإقتصاد فیما یجب علی العباد، تحقیق سید کاظم موسوی، قم، دلیل ما، اول، ۱۴۳۰هـ.
- _____، رجال الطوسی، نجف، انتشارات حیدریه، ۱۳۸۱هـ.
- _____، الفهرست، بی تا، نجف، المکتبه المرتضویه.
- قمی، عباس م ۱۳۵۹هـ سفینه البحار و مدینه الحکم والأثار، تحقیق علی اکبر الهی خراسانی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۴۲۶هـ، دوم.
- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق سید طیب جزایری، قم، مکتبه الهدی، چاپ سوم، ۱۴۰۴هـ.
- کلینی، محمد بن یعقوب م ۳۲۹هـ الکافی، تحقیق دارالحديث، قم، دارالحديث، چاپ دوم، ۱۴۳۰هـ.
- مازندرانی، محمد صالح م ۱۰۸۱هـ شرح اصول الکافی، تعلیق میرزا ابوالحسن شعرانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱هـ
- مامقانی، عبدالله بن محمد م ۱۳۵۱هـ، تنقیح المقال، نجف، المطبعة المرتضویه، ۱۳۵۲هـ.
- مجلسی، محمد باقر م ۱۱۱۰هـ، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار أئمة الأطهار، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳هـ
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار (علل گرایش به مادی گری)، قم، صدرا.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان م ۴۱۳هـ، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسه آل البيت (ع)، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳هـ.

_____، *الفصول المختارة*، تحقيق سيد علي مير شريفی، قم، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴هـ.
 نجاشی، احمد بن علی م ۴۵۰هـ، *فهرست مصنفی رجال الشیعه معروف به رجال نجاشی*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷هـ.
 نعمانی، محمد بن ابراهیم م ۳۸۰هـ، *الغیبه*، تحقیق فارس حسون، قم، انوار الہدی، ۱۴۲۲هـ.
 نمازی شاهرودی، علی (۱۳۳۱ - ۱۴۰۵هـ)، *مستدرکات علم الرجال*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۸هـ.

An Essay of the Pathology of Challenges of Inception of Imamate of Imam Kazim (AS)

Seyyed Muhammad Kazim Tabatabaei
Ali Reza Bahrami

The inception of Imamate of Imam Kazem (AS) was simultaneous with the pervasion of challenge of vicegerency in the minds of Imam Sadeq's Shiites. The study of prophetic traditions shows that the Household of Prophet has been so designed that in the time of challenge and trouble the principles of knowing the Imam are at people's disposal. The text, knowledge and the claim of Imamate are among the means of removal of wonder. The public belief is in the self-introduction of Imam while the teachings of Prophet's Household and disciples are the key players on the ground. This essay is a pathology of this challenge.

Key Words: Imams Vicegerency, Fathyah, the disciples of Imam Sadeq, Imam Kazem (AS).